



بدرقه چنده ميليوني پيكر مطهر حاج قاسم سلیمانی در دی ماه ۹۸ محاسبات آمریکایی ها را نابود کرد اما چرا پروژه بازسازی اجتماعی نشات گرفته از میراث حاج قاسم ناتمام ماند؟

یک سالگی انقلاب سلیمانی

هر طور که حساب کنیم، داستان تشییع پیکر سردار سلیمانی در شهرهای ایران به‌ویژه ۱۶ دی‌ماه در تهران و قم و فردای آن روز در کرمان دست‌کمی از ایام‌الله مرسوم کشور نداشت، چه‌بسا که آثار و برکاتی داشت که در برخی کمتر دیده می‌شود. در شماره امروز «فرهیختگان» می‌خواهیم از این پنجره به داستان شهادت و اتفاق بزرگی که‌در پی آن برای ایران رخ‌داد پرداخته‌و ابعاد آن را بررسی کنیم. نمی‌دانم و نمی‌دانیم ۱۶ دی‌ماه چند میلیون نفر در تهران و قم به خیابان‌ها آمدند، هرچند برخی تخمین‌ها اعدادی را ذکر کرده‌اند اما به‌واقع حتی تخمین این جمعیت با روش‌ها و ابزارهای پیشرفته هم بسیار دشوار بود چرا‌که نه‌تنها در طول خیابان‌های انقلاب و آزادی که به‌فاصله چندین کیلومتر از شمال و جنوب این خیابان‌ها مردم‌روان شده‌بودند از بی‌پیکرهای مطهری که اساساً معلوم نبود در این حجم انبوه امکان حرکت در تمام‌طول مسیر راداشته‌باشند یا خیر، به‌اضافه اینکه با تجربه‌ترها تقریباً مطمئن بودند که بخش بزرگی از جمعیت موفق به دیدن ابدان مطهر هم نخواهند شد. این البته یک بخش از ماجراست، ۱۶ دی فقط کافی بود چند قدم با جمعیت همراه شوی تا بفهمی چه تعدادی از مردم شهرها و استان‌های اطراف سراسیمه خود را به تهران رسانده بودند تا توفیق تشییع سردار را از دست ندهند. حضور این جمعیت مثال‌زدنی که ساعت‌ها در خیابان‌های تهران بودند در قم و کرمان هم تکرار شد و برخی پدیده‌ای بود بسیار قابل‌تامل. نکته‌مهم این داستان اما بالاتر از کمیت، کیفیت حضور بود، اینکه در میان جمعیت و به‌مصادق حضور چهره‌های سیاسی از اصولگرترین افراد تا اصلاح‌طلبان رادیکال و منتقدان به‌نظام حضور داشتند و جوری تلاقی یافته‌بودند که موارد مشابه به اندازه انگشتان دست هم در اذهان نیست.

جمع اضداد، از آبان تا دی

آنچه در ۱۶ دی‌ماه اتفاق افتاد از نگاه جامعه‌شناسان سیاسی

سیاست

و اجتماعی پدیده‌ای پیچیده و بسیار عمیق بود چرا که دقیقاً در بستری متناقض و متضاد واقع شد و کمتر کسی امکان پیش‌بینی وقوع آن را داشت چرا که کمتر از دو‌ماه قبل همین خیابان‌هایی که مردم در آن متحد شده بودند برای گرامیداشت مقام سردار سلیمانی و البته دفاع از کیان ایران، میدانی بود برای اعلام اعتراض و نارضایتی از بی‌تدبیری در اداره کشور و اعلام خشم و انزجار از تصمیمی که دولت در مورد قیمت بنزین گرفته بود.

شاید با قطعیت بتوان گفت قریب به اتفاق کارشناسان و تحلیلگران بعد از فاجعه بنزینی در آبان‌ماه سال گذشته گمان هم نمی‌کردند روزی برسد که این مردم از اقشار و اقوام و طرز فکرهای متفاوت دوباره گرد هم جمع شسوند و نماد و نشانه‌ای از اتحاد و همدلی برای ایران و ذیل نظام حاکم باشند. ناگفته نماند شاید حتی در حاکمیت هم بودند افرادی که آنها هم از همراهی مجدد مردم ناامید شده و می‌پنداشتند شکاف ایجاد شده میان مردم و حاکمیت آن قدر زیاد است که دیگر پرشدنی نیست. این تحلیل البته نزد کسانی که از بیرون کشور به جامعه ایرانی می‌نگرند و سعی در تحلیل فرازوفرواد آن دارند قوی‌تر و جدی‌تر بود چنانکه خیلی‌ها واقعه آبان را زمینه‌ای برای ترور سردار سلیمانی ارزیابی می‌کردند و می‌گفتند همان اعتراضات باعث شد آمریکا جسارت چنین اقدامی را بیابد.

۱۶ دی‌ماه اما باطل‌کننده همه تحلیل‌های قبلی بود چنانچه هم در داخل خیلی‌ها غافلگیر شدند و هم تحلیلگران رسانه‌ها و سیاستمدارهای بین‌المللی به ذهن‌شان خطور هم نمی‌کرد که چنین جمعیتی به خیابان بیاید و از نظام و خدمات او تقدیر کند. رصد رسانه‌های خارجی در آن روزها به خوبی گویای شوکه شدن غربی‌ها از چنین اتفاقی بود. در چنین بستری اما دو اتفاق مهم رخ داد. اولاً؛ نگاه مردم به حاکمیت ۱۸۰ درجه با

آنچه در اذهان‌شان پس از فاجعه بنزینی آبان‌ماه شکل گرفته بود تغییر کرد و بار دیگر متوجه شدند همه مسئولان و مدیران کشور همین چند نفر اصلاح‌طلب و اصولگرای بی‌تدبیر، ناتوان و ناکارآمد نیستند بلکه هستند کسانی که از جان‌شان برای این مردم هزینه کنند و در مسیر خدمت به آنها کشته شوند. ثانیاً؛ مدیران و مسئولان کشور و فعالان و سران گروه‌های اصولگرا و اصلاح‌طلب فهمیدند که این مردم اگر خدمت‌صادقانه ببینند با تمام وجود حمایت کرده و حماسه می‌آفرینند که جهان خیره بماند. در واقع باید گفت مراسم تشییع و گرامیداشت سردار سلیمانی یک تحول بزرگ برای ایران بود. یک نقطه عطف، رخدادی که شکاف در حالت عمیق میان حاکمیت و جامعه را متوقف کرد و به عقب برگرداند. اما خب باید به این سؤال مهم هم پاسخ داد که چرا و چگونه حاج‌قاسم توانست چنین تحول شگرفی در جامعه ایجاد کند؟

الگوی موفق در ۲ ساحت ساختار و کارگزار

برای پاسخ به این سؤال ابتدا باید عوامل رضایتمندی یا نارضایتی مردم را برشمرد، در یک نگاه تقسیم‌بندی کلی شاید بتوان این چنین گفت که رضایتمندی یا نارضایتی مردم در ۲ ساحت بروز می‌کند؛ یکی نسبت به عوامل ساختاری و سیستمی و دیگری نسبت به عملکرد کارگزاران.

حالا اگر در این دو فاز عملکرد سردار سلیمانی را مورد تحلیل و ارزیابی قرار دهیم خواهیم فهمید که چرا او فردی موفق در اذهان و افکار عمومی بود. اولاً؛ نیروی قدس سپاه به مدد سال‌ها حضور سردار سلیمانی در جایگاه فرماندهی ساختار و سازمانی متشکل و هماهنگ یافته و توانست این ویژگی را به سازمان‌های متصل به خود در سرتاسر منطقه منتقل کند به‌گونه‌ای که طی یک سالال گذشته و در دوران فقدان سرلشکر سلیمانی این

سیستم توانسته به‌خوبی ایفای نقش کرده و وظایف خود را به سرانجام برساند، هر چند نبود شخص حاج‌قاسم خسروانی بزرگ و غیرقابل‌جبران است. از سوی دیگر سردار سلیمانی به لحاظ ویژگی‌ها و کارکردهای شخصی کارنامه‌ای کاملاً قابل دفاع دارد. از یک‌سو عنصر علائیت در تک‌تک اقدامات قابل مشاهده است و از سوی دیگر کشمگری‌های سیاسی و اجتماعی مشخص و قابل‌تأملی دارد که برآورده‌کننده انتظارات عموم مردم است.

او در جایگاه یک نظامی اولویتش تأمین امنیت ملی است و برای تحقق آن از تهران تا دمشق هیچ مانعی برای او نیست. زمین‌گیر کردن داعش و دیگر گروه‌های تروریستی که تا چند کیلومتری مرز ایران رسیده بودند مصداق این ماجراست و برای همیشه در تاریخ و اذهان مردم منطقه باقی خواهد ماند. دوم؛ سردار سلیمانی نظامی‌گری را صرفاً در تأمین امنیت مردم نمی‌دید چنانکه در جایگاه یک مسئول و مدیر جمهوری اسلامی خدمت به آنها در عرصه‌های مختلف را اولویت و ضرورت غیرقابل‌انکار می‌دانست، به یاد بیارید وقتی که در جریان سیل غرب کشور پیشاهنگ کاروانی بزرگ است و با ادوات عمرانی ایرانی و عراقی به یاری مردم شتافت و شخصا به امدادسانی مشغول شد. به یاد بیارید خدمات عمرانی و ساخت‌وسازهایی که به همت او در شهرها و روستاهای مختلف کشور انجام شد و حالا پس از شهادتش خاطره‌ها و روایت‌هایش منتشر می‌شود.

سوم؛ حاج قاسم ما در عرصه فرهنگی هم نگاهی جامع و فعال داشت. دایره انقلاب اسلامی را بسیار وسیع‌تر از کوتاه‌نظران تندرو و کندرو می‌دید و برای جذب حداکثری مسیرها را انتخاب می‌کرد که پیش‌تر در سیره بزرگانی چون امام و رهبری قابل مشاهده بود. عبارت ماندگار آن دختر کم‌حجاب دختر من و

محمدباقر خرمشاد، عضو هیات علمی دانشگاه علامه طباطبایی در گفت‌وگو با «فرهیختگان»:

اصل در نظام اسلامی این است که همه مسئولان، قاسم سلیمانی یا شبیه او باشند

۱

اساساً انقلاب‌ها زمانی اتفاق می‌افتند که شکاف بین مردم و نظام حاکم آن قدر زیاد می‌شود که حاکمیت نمی‌تواند این شکاف را پر کند و مردم درصدد برمی‌آیند آن حاکمان را برانندازند و حاکمان جدیدی به‌جای آن بنشاندند که این شکاف بین خود آنها و دیگران نباشد.

در جریان انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ نیز این اتفاق افتاد و مردم و رهبری آن یعنی حضرت امام در سال ۴۲ فرمودند «من می‌خواهم شما شاه این مملکت باشید، نه نوکر اجانب»؛ اما شاه این حرف‌ها را نشنید و آنقدر شکاف بین او و مردم زیاد شد که مردم قیام کردند و سران نظام سیاسی را برانداختند و افرادی از جنس خود را به قدرت رساندند.

در نتیجه اوایل انقلاب کمترین فاصله و شکاف بین مردم و مسئولان وجود دارد و درمورد انقلاب ما هم همین‌طور بود. به این جهت سمبل‌هایی همچون شهید رجایی، شهید باهنر، شهید بهشتی و حتی دکتر عباس شیبانی از جنس مردم بودند و فاصله‌ای بین آنها و مردم نبود.

تا زمانی که مسئولان اینچنین و به‌نوعی همچون قاسم سلیمانی بودند یا به‌عبارت دیگر قاسم سلیمانی به‌عنوان جوان آن روزگار ادامه‌دهنده این نسل از مسئولان بود، شکاف اینچنینی وجود نداشت، ولی متأسفانه انقلاب ما هم دچار آفت شد و به‌تدریج این شکاف و فاصله بین مردم و مسئولان زیاد شد.

اصل در نظام اسلامی این است که همه مسئولان قاسم سلیمانی یا شبیه او باشند

یعنی اصل در نظام اسلامی این است که همه مسئولان قاسم سلیمانی یا شبیه او باشند و در نتیجه اگر خلاف این است او استثناً بر اصل است نه اینکه اصل بر این باشد که مردم و مسئولان طوری باشند که بین آنها شکاف باشد و اگر قاسم سلیمانی پیدا شد ما تعجب کنیم.

باید از کم بودن قاسم سلیمانی در بین مسئولان تعجب کرد نه پدیده‌ای همچون او

باید از کم بودن قاسم سلیمانی در بین مسئولان تعجب کرد، اساساً انقلاب بر این پایه استوار بود که فاصله بین مردم و مسئولان نباشد و این فاصله چون در رژیم قبل زیاد بود مردم انقلاب کردند. لذا یکی از راه‌های پایداری انقلاب اسلامی و تداوم انقلاب اسلامی بازگشت به همین اصل اولیه و تبدیل شدن و برآمدن مسئولانی از جنس مردم است که فاصله بین آنها زیاد نباشد تا مثل حاج‌قاسم سلیمانی مردم آنها را بر دل و دیده خود ببندد.